

امام علی
در سیاست عملی
اصول و مبانی اخلاقی

بسم الله الرحمن الرحیم

ثمره تربیت اخلاقی از دیدگاه امام علی علیه السلام

نویسنده:

زهرا زالی

ناشر چاپی:

زهرا زالی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ثمره تربیت اخلاقی از دیدگاه امام علی علیه السلام

مشخصات کتاب

شماره بازیابی: ۵۱-۳۳۹۱۷

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۷۹۹۴۳

پدیدآور: زالی، زهرا

عنوان و نام پدیدآور: ثمره تربیت اخلاقی از دیدگاه امام علی (ع)[پایان‌نامه /نگارش زهرا زالی؛ استاد راهنما علی قائمی‌امیری؛ استاد مشاور محمدحسن آموزگار

جزئیات پایان نامه و نوع درجه آن: (کارشناسی ارشد): تاریخ و فلسفه آموزش و پرورش

مشخصات نشر: تهران، ۱۳۸۵

مشخصات ظاهری: ر، [۲۶۴] ورق

یادداشت: چکیده: فارسی - انگلیسی

یادداشت: کتابنامه: ص. ۲۶۰ - ۲۶۳

شناسه افزوده: قائمی‌امیری، علی، استاد راهنما

شناسه افزوده: آموزگار، محمدحسن، ۱۳۱۴ -، استاد مشاور

توصیفگر: علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق.

توصیفگر: نهج‌البلاغه (کتاب)

توصیفگر: نظریه های آموزش و پرورش ۱]

اخلاق اسلامی

آموزش اخلاق

تحلیل محتوا

شناسه افزوده: دانشگاه آزاد اسلامی (تهران مرکزی). دانشکده علوم اجتماعی و روانشناسی. گروه علوم تربیتی

چکیـده: هدف پژوهش حاضـر بررسـی دیدگاه های امام علی (ع) در مورد ثمره تربیت و شـناخت در معرفی دیدگاه ایشان در مورد تربیت اخلاقی و جمع آوری نظرات، توصیه‌ها و سیره عملی آن حضرت درباره تربیت اخلاقی بوده و به روش توصیفی - تحلیلی (کتابخـانه ای) انجـام شـده و نتیجه گیری نموده استکه نهـج البلاـغه آیینه تمـام نمـا و بازتابی از معارف قرآن و سـنت رسول اکرم (ص) است و روش تربیتی و ارائه شده در نهج البلاغه مبتنی بر جهانی بینی توحیدی اسـلام و روش تربیتی اخلاقی در آن جامعیتی خاص در ابعاد مختلف اجتماعی، سیاسـی، اقتصادی، فرهنگی و اخلاقی داشـته و نظرات آن حضرت دارای هم جنبه نظری و هم جنبه عملی می‌باشد.

مقدمه

یکی از دغدغه‌های مهم برخی از اندیشـمندان و تا حدی هم سیاستمداران این بوده است که مبانی اخلاقی و اصول ارزشی چه

جایگاهی در سیاست و حکومت دارد. دنیای سیاست دنیای تضاد و تزاحم منافع و دنیای واقعیت‌ها است و اصول و ارزش‌های اخلاقی از مقوله‌یی دیگرند. دیدگاه‌های متفکران سیاسی در این زمینه مختلف و متعدد است، اما بحث اصلی در حوزه سیاست عملی است. اگر چه بسیاری از سیاستمداران برای اصول اخلاقی و ارزش‌های انسانی جایگاه مهمی در سیاست و حکومت قایل بوده‌اند، اما در عمل شاید نتوان نخبگانی را پیدا کرد که به این اصول و ارزش‌ها پایبند بوده باشند، به‌خصوص هنگامی که این اصول اخلاقی و مبانی ارزشی با قدرت و منافع آنها تضاد و تزاحم می‌یافته است.

این مقاله درصدد تبیین جایگاه اصول اخلاقی و ارزش‌های الهی و انسانی در اندیشه و سیاست عملی حضرت علی (ع) است، و نشان می‌دهد که آن حضرت به حدی به این اصول و ارزش‌ها پایبند بود که در تزاحم بین اصل قدرت و حکومت و اصول ارزش‌های اخلاقی و انسانی، به‌آسانی و بدون کوچک‌ترین درنگ، قدرت و حکومت را وامی‌نهد و پایبندی خود به اصول اخلاقی را حفظ می‌کند. صداقت و راستی، پایبندی به عهد و پیمان، توجه به ارزش‌های انسانی و فرامذهبی، نفی حیله و نیرنگ، نپذیرفتن باطل، پرهیز از تطمیع، نفی خشونت و خونریزی، و مقابله با تمایلات اطرافیان و متنفذان، از جمله مباحث مطرح شده در این مقاله به شمار می‌روند. عمق و عظمت سیره حضرت علی(ع) و ناتوانی نگارنده، خطاهای ناخواسته‌یی را در تحلیل‌ها و استنباط‌ها پدید می‌آورد که از اهل نظر توقع تذکر و راهنمایی دارم. امید که مورد رضای حق تعالی و مقبول حضرتش قرار گیرد.

صداقت و راستی

اولین و مهم‌ترین ویژگی اخلاقی در سیاست و حکومت حضرت علی(ع) راستی است. پرهیز از دروغ از اولین اصول اخلاقی بشر به شمار می‌رود. شاید کم‌تر کسی را سراغ داشته باشیم که به ضرر خود نیز سخن راست بگوید. اما باید اذعان کرد که این امر در دنیای سیاست نه تنها عجیب و کمیاب است، بلکه کاری غیرمعقول به شمار می‌رود. در عالم سیاست معمولاً آنچه را که منافع ایجاب می‌کند باید گفت، نه آنچه را که اصول اخلاقی ایجاب می‌کند؛ اما امام علی(ع) پایبندی به اصول اخلاقی را بر منافع سیاسی و معاملات دنیای سیاست ترجیح داد. حضرت علی(ع) در حادترین شرایط سیاسی حاضر نشد برای مصالح کشور، جامعه و اسلام دروغ بگوید. اولین نمونه آن در شورای شش نفره‌یی بود که عمر تعیین حاکم و رهبر را به این شورا واگذار کرده بود (البته به اعتقاد ما شورا از مبنا مشروعیت نداشت و حضرت علی (ع) جانشین بلافصل رسول اللّٰه و امام مسلمانان بود). اعضای شورا را حضرت علی (ع)، طلحه، زبیر، عثمان، سعد ابی‌وقاص و عبدالرحمن‌بن‌عوف تشکیل می‌دادند. قرار بود این شورا با اکثریت آرا جانشین رسول خدا (ص) و رهبر جامعه مسلمانان را انتخاب کند و اگر آرای آنها برابر می‌شد، نظر گروهی عملی می‌گردید که عبدالرحمن‌بن عوف در میان آنان بود. برحسب اتفاق، آرا برابر شد؛ زیرا حضرت علی(ع)، طلحه و زبیر در یک طرف به خلافت حضرت علی(ع) رضایت دادند و عثمان، سعد و عبدالرحمن در طرف دیگر به خلافت عثمان راضی بودند. در این میان رأی عبدالرحمن تعیین‌کننده بود. وی خطاب به حضرت علی (ع) گفت که تو به خلافت شایسته‌تر هستی؛ اگر تعهد کنی که به قرآن، سنت رسول اللّٰه و سیره شیخین عمل کنی، تو را انتخاب خواهیم کرد؛ در غیر این صورت عثمان خلیفه خواهد شد. حضرت پاسخ داد که من به قرآن، سنت و اجتهاد خودم عمل می‌کنم. عبدالرحمن رو به عثمان کرد و همین شروط را مطرح کرد و او پذیرفت. مجددا رو به امام علی (ع) کرد و گفت که تو به خلافت شایسته‌تری؛ اگر تو بپذیری خلیفه‌یی ولی حضرت همان پاسخ خود را تکرار کرد و در نهایت قدرت و حکومت به عثمان سپرده شد (طبری ۱۹۸۹: جزءِ ۳، ص‌ص ۲۹۷ و ۳۰۱).

عـده‌یی بر این عقیـده‌انـد که هیچ مصلحتی بالاتر از مصلحت اسـلام و مسلمانان وجود ندارد و هیچ چیز به این اندازه اهمیت نـداشت که حضرت علی (ع) قـدرت را به دست بگیرد و حکومتی مبتنی بر حق و عدالت و ارزش‌های اسـلامی تشکیل دهد. حضـرت می‌توانست نعوذبالله فقط یک دروغ مصلحت‌آمیز بگوید و قبول کند که به سیره شـیخین هم عمل می‌کند، ولی بعداً فقط به اجتهاد خود عمل کند و به سیره شیخین وقعی ننهد. با این دروغ نیز هیچ اتفاقی نمی‌افتاد؛ زیرا بعد از خلافت و رهبری، هیچ کس دقیقا به دنبال تطبیق این نبود که کدام کار خلیفه موافق با کدام سیره و سنت است. چنان که در مورد عثمان نیز این کـار را نکردنـد و او نه تنهـا به سیره شـیخین عمل نکرد، حتی به قرآن و سـنت نیز چنـدان توجهی نکرد (کوفی ۱۴۱۱: جزءِ۸، ص‌ص ۳۶۹-۳۷۶؛ شیخ مفید ۱۴۱۴: ص‌ص ۱۷۵-۱۸۶).

با اینکه به دست گرفتن قـدرت و حکومت در آن مقطع حساس زمانی از اهمیت به‌سزایی برخوردار بود و خود امام هم به این اهمیت و حساسیت واقف بود، ولی حضـرت بـا طیب خاطر و به اختیار و انتخاب خودش حکومت را از دست داد، فقط به این دلیـل که نخواست نعوذبالله یک سـخن دروغ بگویـد و دروغ نگفت، چون به اصول و مبانی اخلاقی پایبنـد بود و بـدون تردید ارزش تمـام قـدرت و حکومت را پـایین‌تر از یـک عمـل اخلـاقی می‌دانست و یک سـخن راست را بر تمام قـدرت و حکومت ترجیح داد و چند سال دیگر خانه‌نشین شد.

مسئله مهم دیگر برخورد صادقانه و صداقت‌آمیز حاکمان و حکومت با مردم است. در اندیشه سیاسـی اسلام، حاکمان نباید از جهل مردم سوءِ اسـتفاده کنند یا به خاطر منافع و مصالح، حقایق را بپوشانند یا از گفتن سـخن حقی که به ضـرر خودشان است خودداری کننـد. حضـرت علی (ع) در مورد خِرّیت بن راشـد گویـد: او یک روز نزد من آمـد و گفت در میان یارانت افرادی هسـتند که بیم آن می‌رود تو را رها کنند و بروند. با آنها چه می‌کنی؟ گفتم: من کسـی را به صرف اتهام مؤاخذه نمی‌کنم و با ظن و گمان به عقوبت کسـی نمی‌پردازم و فقط با کسـی می‌جنگم که به مخالفت با من برخیزد، در برابر من بایستد و دشـمنی آشـکار کنـد. البته بـاز هم بـا او نمی‌جنگم تـا هنگامی که او را بخواهـم و عـذر او را بشـنوم، اگر پس از بحث باز هم با ما سر جنگ داشت از خـدا یاری می‌جوییم و با او پیکار می‌کنیم. روز دیگر نزد من آمد و گفت: بیم آن دارم که عبداللّه بن وهب و زیـد بن حصـین طائی بر تو برآشوبنـد و فتنه و فسـاد ایجاد کننـد. چیزهایی از آنان شـنیده‌ام که اگر تو خود می‌شـنیدی بـدون درنـگ آنهـا را می‌کشتی یـا تا ابـد زنـدان می‌کردی. به او گفتم: در باره آن دو با تو مشورت می‌کنم؛ تو بگو با آنها چه کنم. گفت: به نظر من هر دو را بخواه و گردن بزن. از این سـخن دانسـتم که او نه تقوا دارد و نه عقل. به او گفتم: نپنـدارم که تو را تقوا و عقلی باشـد که به کـار آیـد. شایسـته بود بـدانی که من با کسـی که به جنگ با من دست نزده و دشـمنی با من آشـکار نکرده و رو در روی من نایستاده است، پیکار نمی‌کنم. و شایسـته بود که حتی اگر من قصـد قتل آنان را می‌داشـتم تو مرا نهی می‌کردی و می‌گفـتی از خـدا بـترس، چرا کشتنشان را روا می‌داری در حـالی که اینـان کسـی را نکشـته‌انـد و از تـو بـدگویی نکرده‌اند و از اطاعت تو خارج نشده‌اند (ثقفی کوفی اصفهانی ۱۳۵۵: ص ۳۷۲).

پایبندی به عهد و پیمان

بسیار سـخت است که انسان به‌خصوص اگر صاحب قدرت باشد یا در شـرایط خاصـی مجبور شود جامعه و امور خود را اداره کنـد به عهـد و پیمـانی عمـل کنـد که بـا دیگران بسـته و این عهـد و پیمان موجب ایجاد فشار و تنگنا برای او شـده است یا در شرایط سخت و بحرانی قرار دارد. چه بسا انسان‌ها و احتمالاً حاکمان اگر عهد و پیمانی را ببندند، سپس منافع یا قدرت خود را درخطر ببینند یا احساس غبن و ضـرر از قِبَل آن پیمان کنند، آن را نقض می‌کنند و برای این کار خود به انواع لطایف الحیل و

توجیهات متوسل می‌شوند؛ به‌خصوص که عهد و پیمان با دشمن باشد. یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های حضرت علی(ع) و معاویه این است که شیوه معاویه پیمان‌شکنی بود؛ زیرا هدف، حفظ قدرت و حکومت بود و چه بسا دستیابی به هدف ایجاب می‌کرد که او پیمان‌شکنی کند و کارهای ضداخلاقی دیگری را نیز مرتکب شود. ولی حضرت علی(ع) نگرشی به عهد و پیمان داشت که موجب می‌شد تحت هیچ شرایطی و حتی در صورت از دست رفتن اصل قدرت و حکومت، با دشمن خود هم نقض پیمان نکند.

حضرت علی(ع) معتقدند که اگر حاکمی با دشمن خود پیمانی نهاد، یا براساس عهد و پیمان چیزی را بر ذمّه خود گرفت، باید به پیمان خود عمل کند و آنچه را بر ذمّه خود دارد ادا کند، و حتی خود را به عنوان سپری در مقابل پیمانش قرار دهد تا خود ضربه ببیند، ولی عهد و پیمان او خدشه‌دار نشود. بنابراین، به هیچ‌وجه خیانت و فریب در پیمان منعقده با دشمن روا نیست؛ زیرا خداوند تعالی از روی لطف و رحمت به بندگان، عهد و پیمان را امانی قرار داده و رعایت آن را به عهده همگان نهاده است. خداوند عهد و پیمان را چون حریمی استوار ساخته تا مردم در استواری این حریم، اطمینان، آرامش و امنیت را تجربه کنند. بنابراین، در عهد و پیمان نه می‌توان خیانت کرد و نه می‌توان به نوعی حیله و مکر در آن گنجاند. حضرت علی(ع) به حاکم مصر سفارش می‌کند که قبل از عقد پیمان، تمام ابعاد آن را در نظر بگیر و با تعقل و تفکر پیمان ببند که متضرر و مغبون نشوی؛ ولی اگر بعد از بستن پیمان متوجه شدی که به هر دلیل مغبون شده‌یی و به سبب آن، مجبوری سختی و مشقت فراوانی را تحمل کنی، حق به هم زدن پیمان را نداری و شکیبایی کردنت در دشواری‌های ناشی از پیمان که امیدی هم به رفع آنها است بهتر از نقض پیمان یا تمسک به مکر و حیله برای نقض پیمان است که عذاب الهی درپی خواهد داشت (شهیدی ۱۳۷۳: نامه ۵۳، ص‌ص ۳۳۸-۳۳۹).

تمام دیدگاه‌های فوق و سفارش‌هایی که حضرت علی(ع) به والی خود کرده است، در مورد عهد و پیمان با طرف مقابل بود که هم دشمن است و حتی دشمن خونی است و هم فاسق، فاجر و باطل است؛ یعنی حضرت بدترین شرایط را تصویر کرده است و در آن بدترین شرایط، عمل به عهد و پیمان را واجب و نقض آن را به هر صورت و به هر دلیل غیرمجاز می‌شمارد تا هیچ راه توجیهی را برای نقض عهد و پیمان، یا وارد کردن مکر و حیله و آوردن عبارات دوپهلو و مبهم برای سوءِ استفاده باقی نگذارد. احتمالاً حضرت علی (ع) به دنبال نقطه مشترکی است که تمام انسان‌ها را از هر دین و آیین و قوم و ملت به هم وصل کند و نقطه اتکایی بیابد که تمام ابنای بشر در مورد آن وفاق و اجماع نظر داشته باشند و بقای نوع بشر در سایه آن تضمین شود. امام این نقطه اتصال و اتکا را عهد و پیمانی می‌داند که خداوند آن را همچون حریمی استوار و خدشه‌ناپذیر، محور و اساس آرامش و امنیت جوامع انسانی قرار داده است. حضرت علی(ع) به‌شدت تلاش می‌کرد که نگذارد این حریم استوار و مبنای مورد وفاق جوامع انسانی خدشه‌دار شود و حرمت آن بشکند و حتی قدرت و حکومت خود را قربانی کرد تا این حریم برای بشریت محفوظ بماند و انسان‌ها حداقل یک چیز داشته باشند که در آن به آرامش و امنیت خود اعتماد و اطمینان کنند.

در جریان جنگ صفین، لشکر حضرت علی (ع) در آستانه پیروزی بود و لحظاتی بیش باقی نمانده بود تا معاویه باطل تن به شکست ذلت‌بار دهد و مسیر تاریخ برای همیشه عوض شود؛ ولی او وقتی کار را تمام شده دید، با حیله عمروعاص قرآن‌ها را بر سر نیزه برد و خطاب به سربازان علی (ع) گفت که آیا با قرآن می‌جنگید، جنگ را متوقف کنید تا هرچه این قرآن بین ما حکم کرد بر آن گردن نهیم. عده‌یی از مردم متعبد و کوته‌فکر دست از جنگ کشیدند و به حضرت علی(ع) فشار آوردند که پیشنهاد معاویه را بپذیرد و جنگ را متوقف سازد. هرچه حضرت علی(ع) استدلال کرد که معاویه حیله‌گر است و دروغ می‌گوید و شما پس از تحمل این همه زحمت و مشقت برای جنگ در آستانه پیروزی هستید، قبول نکردند و کار به جایی

رسید که حضرت را به قتل تهدید کردند و امام(ع) ناگزیر مجبور شد که مالک اشتر را بر گرداند و به پذیرش حکمیت تن دهد (منقری ۱۳۷۰: ص‌ص ۶۶۱–۶۶۸؛ طبری ۱۹۸۹: ج ۴، ص ۳۴؛ مسعودی ۱۳۷۰: ج ۲، ص‌ص ۳۸۹–۳۹۱؛ نویری ۱۳۶۴: ج ۵، ص ۱۹۷).

در تعیین حَکَم نیز افراد پیشنهادی امام(ع) را قبول نکردند و فردی را که شایستگی این کار را نداشت به امام(ع) تحمیل کردند. در نهایت حضرت پیمانی را با معاویه منعقد کرد که طی آن تعیین سرنوشت مسلمانان و حق بودن یکی از طرفین به دو حَکَم واگذار می‌گردید و آن دو موظف بودند براساس قرآن قضاوت کنند. معاویه حیله‌هایی به کار برد و جریان حکمیت به ضرر جامعه اسلامی پایان پذیرفت. در نهایت همان افرادی که حکمیت را بر امام (ع) تحمیل کردند، متوجه شدند که چه اشتباه بزرگی مرتکب شده‌اند و چه ضربات سنگینی از قِبَل آن متوجه مسلمانان گردیده است. به همین دلیل نزد حضرت آمدند و با ابراز پشیمانی، ضررهای ناشی از پیمان حکمیت را متذکر شدند و از امام(ع) خواستند که این پیمان را نقض و مجدداً به جنگ با معاویه برود. حضرت فرمود که من قبل از عقد پیمان تمام این مضرات و پیامدهای منفی را پیش‌بینی می‌کردم و به شما هم گوشزد کردم، ولی قبول نکردید؛ اکنون که من عهد و پیمان منعقد کرده‌ام، به هیچ‌وجه آن را نقض نمی‌کنم. حضرت علی (ع) خطاب به آنان فرمود: وای بر شما، آیا پس از اعلام رضایت و عهد و پیمان برگردم؟ (منقری ۱۳۷۰: ص ۷۱۸). مگر نه اینکه خداوند می‌فرماید: [۱].

چون عهدی بستید بدان وفا کنید و هرگز سوگند و پیمانی را که مؤکد و استوار کردید نشکنید؛ زیرا خدا را بر خود ناظر و گواه گرفته‌اید و خدا به هر چه می‌کنید آگاه است. (نحل /۹۱)

این گروه که بعداً خوارج نام گرفتند، اعتقاد داشتند که پیمان حکمیت کار اشتباهی بود و جنگ با معاویه واجب است. اینان چون نتوانستند حضرت علی(ع) را مجبور کنند که پیمان حکمیت را نقض و مجدداً با معاویه به جنگ بپردازد، به روی خود حضرت نیز شمشیر کشیدند و جنگ با حضرت را نیز لازم دانستند. حضرت ابتدا با آنان بسیار مدارا کرد و در نهایت مجبور به جنگ شد (منقری ۱۳۷۰: ص‌ص ۷۱۶–۷۱۷؛ طبری ۱۹۸۹: ج ۴، ص‌ص ۳۹ و ۴۵–۴۸؛ مسعودی ۱۳۷۰: ج ۲، ص‌ص ۳۹۱، ۴۰۱–۴۰۷؛ نویری ۱۳۶۴: ص‌ص ۲۰۸–۲۰۹). حضرت با اینکه اعتقاد داشت آنان ذاتاً افراد بدی نیستند و باطل را نمی‌جویند، بلکه به دنبال راه حق هستند و به غلط و ناخواسته به راه باطل دچار شده‌اند، با آنان جنگید. در حالی که معاویه فرد فاسقی بود که حق و باطل و سره از ناسره را به‌خوبی تشخیص می‌داد و با آگاهی کامل راه باطل را برگزیده بود و به شیوه‌های غیراخلاقی عمل می‌کرد؛ اما حضرت از جنگ با چنین شخصی فقط به علت وجود عهدو پیمان سرباز زد.

جالب است که بدانیم حضرت علی (ع) رضایت مردم به حکومت حاکمان را که در فرهنگ سیاسی اسلام بدان «بیعت» گفته می‌شود، قرارداد و عهد و پیمانی متقابل بین مردم و حاکمان می‌داند، که دارای مفادی است و براساس شرط و شروطی منعقد شده است. به عقیده حضرت علی(ع) تا هنگامی که شرایط تغییر نکند و حاکمان و مردم به تعهدات خود عمل می‌کنند، طرفین ملزم به حفظ عهد و پیمان هستند و هر طرف تخلف کند، مستحق مجازات است (محمودی ۶–۱۳۸۵: ج ۱، ص ۲۰۸؛ نهج‌البلاغه ۱۳۷۳: نامه ۷، ص ۲۷۵؛ شیخ مفید ۱۴۱۴: ج ۱، ص‌ص ۲۴۳–۲۴۵).

توجه به ارزش‌های انسانی و فرامذهبی

در نامه حضرت علی(ع) به مالک اشتر، سی مورد جملاتی وجود دارد که تمام انسان‌ها از هر ملیت، نژاد، صنف و مذهب را در برمی‌گیرد. «ناس» به معنی مردم در نُه مورد، «رعیت» به معنی شهروند در سیزده مورد، «عامه» به معنی همگان در سه مورد،

«کُلَّ امرِیءٍ» به معنی هر انسانی در دو مورد، «عبادُاللّه به معنی بندگان خدا در یک مورد و صریح‌تر از همه «نظیرٌ لکَ فی‌الخلقِ» به معنی همنوع تو در خلقت، در یک مورد در عهدنامه حضرت علی(ع) آمده است (جعفری ۱۳۶۹: ص ۳۱۹).

به اعتقاد امام، حاکمان و حکومت باید نگرشی انسانی و فرامذهبی به شهروندان داشته باشند. آنچه امام در این جمله اخیر بر آن تأکید دارند، این است که تمام شهروندان جامعه اسلامی را به دو دسته تقسیم می‌کنند: دسته اول که مسلمان هستند و برادر دینی حاکمان به شمار می‌روند و دسته دوم که مسلمان نیستند ولی در آفرینش همانند حاکمان هستند و انسان‌اند (نهج‌البلاغه ۱۳۷۳: نامه ۵۳، ص ۳۲۶). حضرت علی(ع) صِرف انسان بودن افراد در یک جامعه را عاملی می‌داند که باید برمبنای آن حقوق انسانی و شهروندی آنان تأمین شود. حضرت معیاری را ذکر می‌کنند که تحت هیچ شرایطی از بین نمی‌رود و جزو ماهیت و ذات موجودی به نام انسان است که همراه با وجود او ایجاد می‌شود و تا پایان عمرش همراه او است و فقط با مرگش پایان می‌پذیرد. چنان که گفتیم، حضرت علی(ع) فقط در عهدنامه مالک اشتر، در سی مورد به مردم و نوع انسان اشاره می‌کند، که در تمام این موارد انسان‌ها فارغ از قوم و قبیله، ملیت و مذهب برابر دیده شده‌اند (جعفری ۱۳۶۹: ص ۳۱۹) و اغلب این موارد مربوط به حقوق سیاسی اجتماعی آنان و حقوقی است که بر گردن حاکمان جامعه و نظام سیاسی دارند. در یک مورد نیز همانندی در خلقت یعنی انسان بودن حقوق آنان و تعهدات حاکم را تثبیت می‌کند.

نکته مهم اینکه در آن یک مورد که حضرت از غیرمسلمان‌ها و نوع انسان نام می‌برد، مصداق بحث حضرت چیزی فراتر از حقوق و تعهدات است؛ زیرا حقوق و تعهدات انجام مجموعه‌یی از وظایف و تکالیف است که براساس مواد قانونی انجام می‌شود، ولی بحث حضرت محبت و نگرش ارزشمدارانه به انسان است؛ زیرا به حاکم اسلامی سفارش می‌کند که به عنوان مرجع و بالاترین قدرت سیاسی، صِرف انسانیت یک انسان فارغ از ملیت و مذهب کافی است که تو قلب خود را نسبت به او مملو از محبت و مهر کنی و با نگرشی انسانی، تکریم‌آمیز و ارزشمدارانه به او بنگری و مست از قدرت هرگونه بخواهی با او رفتار نکنی. [۲].

روزی حضرت علی(ع) پیرمردی را در حال گدایی دید. حضرت برآشفت و پرسید: ماهذا؟ در زبان عربی «مَن» به معنی «چه کسی» و «ما» ی استفهامی به معنی «چه چه چیزی» است. منظور از سؤال حضرت این نبود که این شخص چه کسی است؛ زیرا می‌دید که یک سائل فقیر است. بلکه منظور حضرت علی(ع) این بود که این چه وضعیتی است و چرا در جامعه گدا و فقیر وجود دارد؟ اطرافیان شاید برای اینکه موضوع را مقداری کم‌اهمیت جلوه دهند پاسخ دادند: او یک مسیحی است. حضرت فرمود: مسیحی باشد. تا او توان و رمق داشت از او کار کشیدید جامعه از او استفاده کرد اکنون که پیر و از کار افتاده شده است او را به حال خود رها کرده‌اید. سپس حضرت دستور داد که از بیت‌المال مسلمانان به او انفاق کنند (حر عاملی ۱۴۳۰: ج۱۱، ص ۴۹). حضرت علی(ع) با اینکه خود مسلمان بود و بعد از رسول گرامی اسلام بیشترین رنج و مشقت را در راه اسلام تحمل کرده و برای ترویج آن بیش‌ترین تلاش را انجام داده بود و دومین شخصیت دین اسلام محسوب می‌شد، در مقام حاکم جامعه و در اوج قدرت، نگرشی انسانی به تمام شهروندان داشت و بین یک مسیحی اقلیت با سایر مسلمانان تفاوتی قایل نمی‌شد. در نمونه دیگر، یکی از والیان امام طی نامه‌یی از ایشان سؤال کرد که یک مسلمان و یک مسیحی مرتکب خلافی شده‌اند، از نظر حقوقی چه‌گونه با آنان رفتار کند. حضرت در پاسخ فرمود: مسلمان را طبق قوانین اسلام مجازات کند و متخلف مسیحی را به بزرگانشان تحویل دهد، تا آنان طبق قوانین دین خود او را مجازات کنند (حر عاملی ۱۴۳۰: ج۱۸، ص ۴۱۵؛ ثقفی کوفی ۱۳۵۵: ج۱، ص‌ص ۲۳۰-۲۳۱). این عمل حضرت در جامعه اسلامی، نشاندهنده تکریم شخصیت انسانی و به رسمیت شناختن قوانین و اعتقادات سایر انسان‌ها است؛ در حالی که هم حضرت بر این باور بود که اینان برحق نیستند و

اعتقاداتشـان صـحیح و درست نیست و هم آنـان اقلیت بودنـد و تحت حاکمیت حکومت اسـلامی زنـدگی می‌کردنـد و قوانین اسـلامی بر آنـان جاری بود. امام(ع) به‌آسانی می‌توانست متخلف مسیحی را نیز هماننـد متخلف مسـلمان بر طبق قوانین اسـلام مجازات کند؛ ولی پایبندی به اصول اخلاقی و احترام به کرامت انسانی ایجاب می‌کرد که حضـرت همگان را محترم شـمارد و حقوق آنان را محفوظ بدارد؛ اگر چه اعتقاداتشان برخلاف اعتقادات او باشد یا اعتقادات آنها را قبول نداشته باشد.

وقتی به حضـرت علی (ع) خبر رسـید که دشـمن در حمله و غـارت یکی از شـهرهای مرزی، خلخال از پای یک زن یهودی یا مسـیحی درآورده است، حضـرت به شدت خشـمگین و ناراحت شد و به خاطر تعرضی که به زنی ذمی شده بود، طی خطبه‌یی شدیـداللحن فرمـود: از این غصه اگر مردی بمیرد جـای سـرزنش نیست (ثقفی کـوفی ۱۳۵۵: ج ۲، ص ۴۷۶). در اینجا مسـئله تعرض دشـمن به یک شهروند مطرح بود و حریم امن یک انسان خدشه‌دار شده بود؛ برای امام تفاوتی نداشت که این شهروند مسلمان یا غیر مسلمان باشد.

نفی حیله و نیرنگ

دیرزمـانی است که نیرنـگ و فریب چنـان با سیاست و حکمرانی به هم آمیخته است که تصور جـدایی آن دو و حتی موفقیت سیـاست بـدون توسـل به نیرنـگ غیرممکن به‌نظر می‌رسـد. تاریـخ نشان می‌دهـد که هرچه حاکمی مکّارتر و فریبنـده‌تر باشـد، موفقیت او در حکمرانی، بقـا و دوام حکومتش بیش‌تر است. البته در این گونه حکومت‌ها، خود قـدرت و حکمرانی هـدف به شمار می‌رفته و احقاق حق و اجرای عدالت احتمالی هم برای حفظ قدرت انجام می‌شده است. به هرحال، حضـرت علی(ع) در هیـچ شـرایطی حاضـر نبود به حیله و نیرنـگ متوسـل شود؛ زیرا معتقـد بود: «حاکمی که مکر و حیله یا تکبر کنـد از بی‌عقلی و حماقت خود در حکومتش پرده برمی‌دارد.» (قزوینی ۱۳۷۱: ص ۵۱).

معـاویه برای پیشـبرد اهـداف خود از توسـل به هرگونه حیله و نیرنـگ فروگـذار نمی‌کرد. به همین دلیـل، برخی می‌گفتنـد که معاویه سیاسـتمدار است؛ ولی علی(ع) زیرک نیست و سـیاست نمی‌دانـد. حضـرت در پاسخ به این گونه سـخنان فرمود: به‌خدا سوگنـد معـاویه زیرک‌تر از من نیست، امـا شـیوه او پیمان‌شـکنی و گناهکاری است. اگر حیله و پیمان‌شـکنی ناخوشاینـد نبود، زیرک‌تر از من کسی پیدا نمی‌شد (نهج‌البلاغه ۱۳۷۳: خطبه ۲۰۰، ص ۲۳۶). حضرت حتی در صورت از دست رفتن قدرت و حکومت نیز به این شـیوه‌ها متوسل نمی‌شـد و چنان که گـذشت، در شورای شـش نفره عمر، حضـرت حاضـر نشد در مقابل به دست آوردن قدرت و حکومت یک نیرنگ ساده به کار برد و نعوذبالله دروغ بگوید.

یکی از مهم‌ترین دلایل اینکه امام علی(ع) حیله و نیرنگ را به هر صورت آن نفی می‌کرد، نگرش ایشان به دنیا و اعتقادشان به آخرت بود. حضـرت علی(ع) وفا را همزاد راستی و صـداقت و سپری بازدارنـده از گزنـد می‌داند و معتقد است که هر کس به بازگشـتگاه خود آخرت آگـاه و معتقـد باشـد، مکر و حیله و بی‌وفایی را روا نمی‌دارد. حضـرت علی(ع) ابراز تأسف و نگرانی می‌کنـد کـه در روزگـاری بـه‌سر می‌برد که مردم آن نیرنـگ و بی‌وفـایی را زیرکی می‌داننـد و ونیرنـگ‌بـازان و حیله‌گران را سیاسـتمدار و چاره‌اندیش می‌خوانند. حضرت علی(ع) تصریح می‌کند که چه بسا مرد آزموده و دانا از چاره کار به معنی رایج آن و اسـتفاده از نیرنـگ کاملاً آگاه است، اما فرمان خداونـد و پایبنـدی او به اصول اخلاقی و انسانی، او را از غلطیـدن در آن راه‌هـا باز می‌دارد و به همین دلیل آن کار را وامی‌گـذارد. اینجا است که میـدان برای نیرنگ‌بازان و فرصت طلبان باز می‌شود؛ زیرا پروای دین و هراس آخرت ندارند و از فرصت پیش‌آمده نهایت بهره را می‌برند (نهج‌البلاغه ۱۳۷۳: خطبه ۴۱، ص ۳۹).

حیله و نیرنـگ ذاتـا و ماهیتـا ویژگی زشت و قبیحی است که هیـچ انسـان آزاده و جوانمردی به آن متمسک نمی‌شود و شأن و

ارزش خود را با آن آلوده نمی‌سازد. یک فرد مسلمان، انسان والا ـ و با کرامتی است که با اعتقاد و پایبندی به دستورات خداوند و تعالیم ناب اسلام، در راه تکامل و تعالی گام نهاده است. به همین دلیل، حضرت امام صادق(ع) تصریح می‌کند که مسلمانان را نسزد که حیله و نیرنگ به کار برند یا دیگران را به این کار فرمان دهند (حر عاملی ۱۴۳۰: ج ۱۱، ص ۵۱). وقتی انجام عملی در شأن مسلمان نیست یا غضب و عذاب الهی به دنبال دارد، شایسته است که انجام نشود؛ چون شرایط سیاسی اجتماعی یا منافع و مصالح جاری هیچ تأثیری در آن ندارد. تمام احکام و دستورات اسلام منافع و مصالح حقیقی و واقعی انسان را با یک نگرش کلان و برای همیشه مد نظر قرار داده‌اند، چه انسان به این منافع و مصالح آگاه باشد و چه نباشد.

نپذیرفتن باطل

امام علی (ع) که پس از قتل عثمان با اجتماع و اصرار مردم حکومت را قبول کردند، از همان روزهای اول در نامه‌یی خطاب به معاویه، او را از حکومت شام عزل کردند. قبل از عزل معاویه، بزرگان و سیاستمداران عرب، از جمله ابن عباس و مغیرۀبن شعبه، جداگانه خدمت امام(ع) رسیدند و از او پرسیدند که در مورد معاویه چه خواهد کرد. حضرت با قاطعیت پاسخ داد که بدون درنگ او را عزل خواهم کرد. به حضرت گفتند که معاویه در شام دارای نفوذ است و سال‌ها است که حاکم آنجا است. از این رو مردم را علیه تو می‌شوراند، به‌خصوص که عموزاده عثمان است و با قتل عثمان بهانه‌یی برای خونخواهی و انتقام‌گیری دارد. ابتدا برای مدت کوتاهی او را نصب کن تا برای تو از مردم بیعت بگیرد، بعد به‌آسانی می‌توانی او را کنار بگذاری؛ در غیر این صورت، اطاعت نخواهد کرد و حکومت شام را از دست نخواهد داد. ابن عباس پیشنهاد کرد که «به معاویه نامه بنویس، منّت بگذار و وعده بده». حضرت علی(ع) قبول نکرد و فرمود: من هرگز در دین خود دورویی و مکر نمی‌کنم و دنائت و پستی را دستمایه خود قرار نمی‌دهم (طبری ۱۹۸۹: ص‌ص ۴۵۹-۴۶۱؛ ابن اثیر ۱۲۸۵: ج۳، ص‌ص ۱۹۷-۱۹۸). حتی ابن‌عباس دو راه به امام علی(ع) نشان داد: اول اینکه با نصب معاویه بر تو هیچ سرزنشی نیست، چون می‌توانی بگویی که او را عمر خلیفه دوم منصوب کرده و عثمان نیز او را ابقا کرده است؛ دوم اینکه فعلاً او را نصب کن تا بیعت بگیرد، بعداً من قلع و قمع معاویه را تعهد و عزل او را تضمین کنم. ولی حضرت در پاسخ فرمود: ای ابن‌عباس من نمی‌توانم تن به کارها و خدعه‌های تو یا معاویه بدهم (ابن اثیر ۱۲۸۵: ج ۳، ص‌ص ۱۹۷-۱۹۸).

به هر حال، امام علی(ع) معاویه را عزل کرد. معاویه پس از خبردار شدن از عزل خود علم مخالفت برداشت. وی از قبل غلامی را به مدینه فرستاده بود تا پیراهن خون‌آلود عثمان را به شام ببرد که به همراه انگشتان قطع شده زن عثمان برده بود و هم‌اکنون با برافراشتن پیراهن خونین عثمان و گرد آمدن مردم دور آن، خون عثمان را به گردن حضرت علی(ع) انداخت و انبوه مردم شام را برای انتقام‌گیری خون خلیفه بسیج کرد. مردم هم قسم خوردند تا انتقام خون خلیفه را نگیرند غسل نکنند و پیش زنانشان نروند (ابن‌اثیر ۱۲۸۵: ج ۳، ص ۲۲۷). این بحران در نهایت به جنگ صفین منجر شد که در آن هفتاد هزار نفر از هر دو طرف کشته شدند و همگی مسلمان بودند (نصربن مزاحم ۱۳۷۰: ص ۷۷۳). البته امام(ع) خواهان جنگ و خون‌ریزی نبود. به همین دلیل، در این جنگ بارها به معاویه پیغام داد که این همه لشکر را من و تو به این صحرا آورده‌ایم و برای ما کشته می‌شوند؛ بیا ما دو تن نبرد کنیم، هر کدام پیروز شد برنده خواهد شد و خون مسلمانان حفظ خواهد شد؛ ولی هر بار، معاویه سرباز می‌زد (ص‌ص ۷۵، ۴۳۲، ۵۳۰).

شاید بتوان گفت که مهم‌ترین و سنگین‌ترین ضربه‌یی که بر حضرت علی(ع) و حکومت نوپای او وارد آمد و در نهایت منجر به شهادت امام(ع) شد، همین جنگ با معاویه و پیامدهای بعدی آن؛ مثل جریان حکمیت، خوارج و شهادت یاران امام(ع) مثل

مالک اشتر و محمدبن ابی‌بکر بود. حتی در اواخر جنگ صفین که ماه‌های متوالی طول کشید و اوضاع بحرانی شد، معاویه واقعاً یا از روی حیله نامه‌یی به حضرت علی(ع) نوشت و برای کوتاه شدن غائله، از مصایب جنگ و پشیمانی‌های بعدی آن سخن راند و مجدداً حکومت شام را از امام(ع) درخواست کرد؛ ولی حضرت باز هم از اعطای حکومت شام به معاویه و نصب او به عنوان حاکم این منطقه خودداری ورزید. و به او نوشت:

چیزی را که دیروز از تو منع داشتم امروز نیز به تو نخواهم داد. اگر من به خاطر ذات الهی هفتاد بار کشته شوم و باز زنده گردم از سخت‌کوشی برای پروردگار و پیکار با دشمنان خدا دست برندارم (نصربن مزاحم ۱۳۷۰: ص‌ص ۶۴۶-۶۴۷).

در اینجا نیز عده‌یی بر این عقیده‌اند که چه اشکالی داشت که حضرت علی(ع) برای مصلحت دین نوپای اسلام و حفظ و تقویت اصل حکومت، به گفته ابن عباس که خود حضرت نیز آن چیزها را می‌دانست عمل می‌کرد و برای مدت بسیار کوتاهی حکم معاویه را تنفیذ می‌نمود. البته بهانه و توجیه لازم برای این کار را نیز داشت. درست است که شاید امام(ع) مجبور می‌شد به نوعی نعوذبالله دورویی به خرج دهد یا جریان باطل و فرد فاسقی مثل معاویه را برای مدت کوتاهی تأیید کند، ولی آیا این کار به حفظ خون هفتاد هزار انسان و تقویت قدرت و حکومت او نمی‌ارزید؟ شاید مصلحت حق و عدالت نیز ایجاب می‌کرد که حضرت علی(ع) معاویه را تأیید و نصب کند؛ زیرا با تضعیف قدرت و حکومت امام(ع) که یکی از عوامل اصلی آن جنگ صفین و پیامدهای آن بود، حضرت موفق نشد به طور کامل و شایان توجهی در سطح اجتماع و نظام سیاسی احقاق حق و اجرای عدالت کند. در حالی که با تأیید و نصب موقت معاویه، حکومت امام(ع) قوام و انسجام لازم را به دست می‌آورد و می‌توانست با شدت و حدّت بیش‌تر و در کمال قدرت و آرامش به استقرار عدالت، احقاق حق و نابودی باطل بپردازد.

یکی از پاسخ‌هایی که می‌توان به این اشکال داد، این است که اگر به جای هفتاد هزار نفر، هفتصد هزار نفر هم کشته می‌شدند، قابل توجیه بود و برای امام جای هیچ سرزنشی نبود؛ زیرا این افراد برای مبارزه با ظلم، محو باطل، فسق و فجور، جلوگیری از بدعت در دین و بدنام کردن نام و سنت رسول اللّه (ص) کشته می‌شدند. مبارزه با ظلم و باطل و کشته شدن در راه حق و عدالت، برای همیشه امری پسندیده است؛ ولی تمسک به یک عمل غیراخلاقی به هر دلیل چه توجیهی می‌توانست داشته باشد؟ اگر رهبر و امام مسلمانان و حتی الگوی بشریت به عمل غیراخلاقی اگر چه برای مصلحت بالاتر دست می‌زد، آیا راه توجیه و تمسک به اعمال غیراخلاقی بیش‌تر و شدیدتر و حتی سوءِاستفاده برای دیگران باز نمی‌شد و این شعر سعدی مصداق پیدا نمی‌کرد:

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی برآورند غلامان او درخت از بیخ

به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد کِشند لشکریانش هزار مرغ به سیخ

پاسخ دیگر اینکه هدف امام(ع) از حکومت و قدرت، احقاق حق، اجرای عدالت و احیای ارزش‌های الهی، اخلاقی و انسانی بود. بسیار غیرمنطقی است که بگوییم امام(ع) برای احیای ارزش‌های اخلاقی باید به عملی غیراخلاقی دست می‌زد و برای احقاق حق، باید باطلی را تأیید می‌کرد و برای استقرار عدالت، ابتدا باید عملی ناعادلانه را مرتکب می‌شد. تمام اینها نقض غرض بود. بر فرض هم که امام(ع) بعداً به طور کامل موفق به احیای ارزش‌های اخلاقی، استقرار عدالت و احقاق حقوق می‌شد، ولی ارزش‌های اخلاقیی به وجود می‌آمد که از طریق تمسک به روش‌های غیراخلاقی به دست آمده بود؛ عدالتی ایجاد می‌شد که با مرتکب شدن یک ظلم و بی‌عدالتی حاصل شده بود و حقی برپا می‌شد که مبنای آن تأیید باطل بود. نکته دیگری که دامن مقدس امام علی(ع) از آن پاک است ولی در مورد دیگران صادق است، این است که حاکمی که از همان

ابتدا برای تحکیم حکومت و قدرت خود به روش‌های غیراخلاقی و باطل متوسل می‌شود، بعید است بتوان از او انتظار داشت که پس از تحکیم پایه‌های حکومت و سوار شدن بر اریکه قدرت، کاملاً پایبند به اصول اخلاقی باشد و بر اساس حق و عدالت عمل کند.

پاسخ دیگر اینکه پایبندی به اصول اخلاقی برای امام علی(ع) یک اصل بود و ارزش محسوب می‌شد، ولی حکومت و قدرت برای امام اصل و ارزش نبود. مبانی و اصول اخلاقی و انسانی برای حضرت علی(ع) ذاتاً دارای ارزش و اهمیت بود؛ در حالی که ارزش و اهمیت قدرت و حکومت عَرَضی بود. قدرت و حکومت از دیدگاه امام علی(ع) فقط در صورتی دارای ارزش و اهمیت بود که به ابزاری برای احیای ارزش‌های الهی و اخلاقی، اقامه عدل و احقاق حق تبدیل می‌شد؛ در غیر این صورت، حکومت و قدرت پشیزی برای امام ارزش نداشت و ارزش آن حتی از یک جفت کفش مندرس و آب بینی بز هم کم‌تر بود (مفید ۱۴۱۴ الف: ج ۱، ص ۲۴۷؛ نهج‌البلاغه ۱۳۷۳: خطبه ۳، ص ۱۰ و خطبه ۳۱، ص ۳۴). ارزش‌های والای اخلاقی و انسانی که ریشه در تعالیم ناب اسلام دارند، ذاتا دارای ارزش هستند و پایبندی به آنها در هر حال لازم و پسندیده است و به هیچ وجه نباید خدشه‌دار شوند.

پرهیز از تطمیع

حضرت علی(ع) نسبت به امور مالی بسیار حساس و دقیق بود و با اینکه از حق و سهم خود به‌آسانی می‌گذشت و آن را به دیگران واگذار می‌کرد (مفید ۱۴۱۴ ب: ص ۴۰۱)، ولی در امور بیت‌المال کاملاً نظام‌مند عمل می‌نمود و در حساب و کتاب بسیار سختگیر بود. نکته بسیار مهمی که وجود دارد، این است که حضرت علی(ع) نه از بیت‌المال، نه از مال شخصی و نه از هیچ اهرم مالی در جهت منافع و مصالح سیاسی کشور استفاده نمی‌کرد؛ زیرا آن را شیوه‌یی ناپسند و ناحق می‌شمرد. حتی پا را از این نیز فراتر گذاشت و سوءِ استفاده‌های مالی گذشته را پیگیری و جبران کرد و همین امر مخالفت‌های شدیدی را علیه او برانگیخت. حضرت در دومین روز حکومت خود اعلام کرد:

ای مردم: من یکی از شمایم، با هر کدام از شما در حق و وظیفه برابرم، روش کارم سنت پیامبرتان است و دستور او را به کار خواهم بست. بدانید زمین‌هایی که عثمان به تیول و تملک بستگان خود درآورده و اموالی از مال خدا که به ناحق به این و آن بخشیده است همه به بیت‌المال بازگردانده خواهد شد. به‌درستی که حق را هیچ چیز باطل نمی‌کند. به خدا اگر چیزی از آن اموال را بیابم که مهر زنان یا بهای کنیزکان رفته باشد، آن را برمی‌گردانم. همانا در عدل گشایشی است و آن که عدل بر او سخت باشد، ستم بر او سخت‌تر خواهد بود (ابن ابی الحدید ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۲۶۹).

سپس با دستور ایشان، اسلحه‌ها و شترهای صدقه که از بیت‌المال در خانه عثمان بود و تمام اموال و املاکی را که وی به اعوان و انصار خود بخشیده بود، به بیت‌المال بازگرداندند (ابن‌ابی‌الحدید ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۲۷۰).

طبیعی بود که این کار حضرت عصبانیت و عداوت افراد ذی‌نفع را برانگیزد و آنان را به واکنش وادارد و اولین تأثیر این واکنش به تضعیف قدرت و حکومت حضرت علی(ع) و ایجاد تنش و بحران در جامعه منجر می‌شد. حتی گروهی از آنان که شدیداً هم با حضرت دشمن بودند بعدها پیغام دادند که اگر آنچه را که در زمان عثمان به دست آورده بودیم مجدداً به ما واگذاری، با تو بیعت خواهیم کرد (ابن‌ابی الحدید ۱۳۸۵: ج ۷، ص‌ص ۳۸-۳۹). ولی حضرت حاضر شد حمایت آنان را که عموماً از بزرگان و متنفذان بودند از دست بدهد و حتی کارشکنی‌ها و دشمنی‌های بعدی آنان را به جان بخرد، اما از اصل عدالت خود عدول نکند. ابن‌ابی‌الحدید از فضیل‌بن جعد نقل می‌کند که مهم‌ترین دلیل دست برداشتن اعراب از حمایت

حضرت علی(ع)، مسائل مالی بود؛ زیرا امام(ع) اشراف را بر غیر اشراف و عرب را بر عجم برتری نمی‌داد و با رؤسا و بزرگان قبایل همانند پادشاهان رفتار نمی‌کرد و سعی نداشت از طریق تطمیع مالی کسی را به خود متمایل کند. در حالی که معاویه به خلاف این عمل می‌کرد. از این‌رو، مردم حضرت علی(ع) را ترک می‌کردند و به معاویه می‌پیوستند (ابن‌ابی‌الحدید ۱۳۸۵: ج۷، ص ۱۹۷).

یکی از دلایل برگشتن طلحه و زبیر از امام علی(ع)، که منجر به جنگ جمل با آن همه مصایب شد، مسائل مالی بود. روزی طلحه و زبیر به حضرت اعتراض کردند که آنان جزو صحابه و بزرگان هستند، چرا حضرت سهم آنان از بیت‌المال را با افراد عادی برابر می‌دهد و استدلال کردند که عمر با ما این گونه رفتار نمی‌کرد. حضرت فرمود: آیا پیامبر بیت‌المال را مساوی تقسیم نمی‌کرد؟

گفتند: بلی.

فرمود: سنت رسول‌اللّٰه شایسته‌تر به پیروی است یا شیوه عمر؟

گفتند: شیوه رسول‌اللّٰه ولی ما دارای سابقه درخشان هستیم و برای اسلام رنج و مشقت فراوانی تحمل کرده‌ایم و از نزدیکان پیامبر هستیم.

حضرت فرمود: سابقه شما در اسلام بیش‌تر است یا سابقه من؟

گفتند: سابقه شما.

فرمود: شما به پیامبر نزدیک‌ترید یا من؟

گفتند: شما یا علی.

فرمود: شما بیش‌تر در راه اسلام متحمل رنج و مشقت شده‌اید یا من؟

گفتند: شما یا علی.

حضرت علی به کارگری که آنجا بود اشاره کردند و فرمودند:

به خدا قسم من و این اجیرم مساوی هستیم (مجلسی ۱۴۰۳: ج ۴۱، ص‌ص ۱۱۶-۱۱۷).

پس از جنگ جمل که موجب اتلاف بسیاری از اموال بیت‌المال و شهادت یاران امام شد و قدرت امام تضعیف گردید، یاران نزدیک امام(ع) از اینکه می‌دیدند رؤسای قبایل و مردم در قبال اخذ وجوه گزاف به سوی معاویه می‌روند و هر روز قدرت و حکومت باطلِ دشمنِ امام قوی‌تر و حکومت حق امام علی(ع) ضعیف‌تر می‌شود، غمگین و نگران شدند و از آنجا که می‌دانستند این افراد چون می‌دانند حق با علی(ع) است به بهای بسیار کم‌تر حاضرند نزد امام(ع) بمانند، به خدمت حضرت علی(ع) رسیدند و گفتند: یا امیرالمؤمنین، اشراف عرب و قریش را بر موالی و سایر اعراب برتری بده و از این اموال به کسانی عطا کن که بیم مخالفت و پیوستنشان به معاویه می‌رود. حضرت فرمودند:

مرا فرمان می‌دهید تا پیروزی را بجویم به ستم کردن درباره آنکه والی اویم؟ به خدا که نپذیرم تا جهان سرآید و ستاره‌یی در آسمان پی ستاره‌یی برآید. اگر مال از آن من بود همگان را برابر می‌داشتم که چنین تقسیم سزاست تا چه رسد که مال، مال خداست (نهج‌البلاغه ۱۳۷۳: خطبه ۱۲۶، ص ۱۲۴؛ ثقفی کوفی ۱۳۵۵: ص ۶۵۷).

به هرحال، منافع و مصالح جاری سیاسی از قبل از حضرت علی(ع) و بعد از ایشان و تا عصر حاضر ایجاب می‌کرد که اغلب حکومت‌ها و حاکمان برای حفظ و تقویت قدرت خود از اهرم‌های مالی استفاده کنند و بزرگان و متنفذان جامعه را تطمیع نمایند؛ ولی مبانی حق و عدالت و اصول و ارزش‌های اخلاقی که حضرت علی(ع) به آنها پایبند بود، چنین ایجاب کرد که

قدرت و حکومت امام(ع) روبه ضعف و زوال برود، اما حضرت به چنین شیوه‌هایی متوسل و متمسک نشود.

نفی خشونت و خونریزی

به دلایل مختلف عقلی، نقلی، سیاسی و اجتماعی، حضرت علی(ع)بعد از رسول گرامی اسلام (ص) باید به عنوان حاکم و رهبر جامعه قدرت را به دست می‌گرفت (ابن عساکر ۱۳۹۵: جزءِ ۳، ص‌ص ۸۴-۹۴). ولی برای مدت طولانی و چند دوره حکومت، از حق خود چشم پوشید و از اهرم‌هایی که می‌توانست استفاده کند، استفاده نکرد. حضرت یکی از مهم‌ترین دلایل این امر را پیشگیری از بروز خشونت و خونریزی در جامعه ذکر می‌کند (جزءِ ۳، ص ۹۲).

حضرت علی(ع) در حکومت خود به‌شدت از خشونت و خونریزی پرهیز و ابا داشتند. اساساً خشونت و خونریزی با اهداف و مبانی فکری حضرت سازگار نبود، زیرا هدف حضرت از قدرت و حکومت، ساختن جامعه‌یی آباد، با وفور نعمت بود. که در تمام جامعه و نظام سیاسی قوانین عدالت جاری باشد و ضعیف بتواند بدون لکنت زبان حق خود را از قوی بگیرد (نهج‌البلاغه ۱۳۷۳: نامه ۵۳، ص ۳۳۶). بنیان جامعه‌یی آباد و استقرار عدالت در سطح اجتماع و نظام سیاسی، نه با خشونت و خونریزی که با امنیت و آرامش امکان‌پذیر است. حتی حضرت از اساس با خشونت و خونریزی موافق نبودند. به همین دلیل به فرزندش امام حسن(ع) فرمود: «هرگز کسی را برای مبارزه دعوت نکن.» (عقاد ۱۲۸۶: ص ۱۸) و به حاکم مصر سفارش کرد که از صلحی که دشمن، تو را بدان فرا می‌خواند و رضای خدا در آن است، روی متاب که صلح باعث آسایش سربازان، از بین رفتن غم‌ها و امنیت شهرها می‌شود. همچنین به حاکم فارس نوشت: کار به عدالت کن و از ستم و بیداد بپرهیز؛ زیرا ستم موجب آوارگی مردم می‌شود و بیدادگری، شمشیر به میان می‌آورد (نهج‌البلاغه ۱۳۷۳: نامه ۵۳، ص ۳۳۸).

خوارج مهم‌ترین و تندروترین گروه مخالف امام بودند. اینان علیه امام علی(ع) به جوسازی و شایعه‌پراکنی می‌پرداختند؛ در انظار عمومی به حضرت اهانت می‌کردند؛ در نماز جماعتِ امام اخلال ایجاد می‌کردند و سخنرانی‌های حضرت علی(ع) را به هم می‌زدند. خوارج کینه خود را از هر راهی ابراز می‌کردند و برای مبارزه با حکومت آن حضرت جلسات علنی و سرّی فراوانی تشکیل می‌دادند. در مقابل این حرکات توهین‌آمیز و گاه خطرناک و تهدیدآمیز، حضرت علی(ع) هیچ واکنش خشونت‌آمیز و حتی قانونی برای دستگیری و مقابله با آنان انجام نداد و سهمیه آنان را از بیت‌المال می‌پرداخت. حضرت آنها را راهنمایی می‌کرد و به بحث منطقی فرامی‌خواند و تلاشش این بود که آنان را متوجه اشتباهاتشان بکند. تا اینکه از کوفه خارج شدند، به مناطق اطراف رفتند و دست به اغتشاش و کشتار زدند. به حضرت خبر رسید که «کعب» را کشته و شکم همسر حامله وی را با شمشیر دریده‌اند و طفل را از رحم خارج کرده، سربریده‌اند. حضرت علی(ع) تحمل نکرد و برای استقرار امنیت با لشکری در نهروان فرود آمد. پیکی برای آنان فرستاد و ضمن نصیحت از آنان خواست که از این اقدامات دست بردارند. سپس خود حضرت رفت و با آنان به بحث و استدلال پرداخت که عده زیادی از آنان به راه باطل خود پی بردند، ولی بقیه همچنان بر عقاید خود و جنگ با علی(ع) پای فشردند و در نهایت جنگ نهروان اتفاق افتاد (صلواتی ۱۳۶۵: ص‌ص ۱۱۴-۱۵۰؛ نهج‌البلاغه ۱۳۷۳: خطبه ۲۲، ص ۱۲۰).

در تمام دوران حکومت حضرت علی(ع) حتی یک مورد سراغ نداریم که حضرت بدون اتمام حجت و قبل از بحث و استدلال دست به شمشیر برده باشند، یا شروع‌کننده جنگ باشند. در سه جنگ عمده امام یعنی جنگ‌های جمل، صفین و نهروان، پس از آنکه مذاکرات و رفت و آمدها نتیجه نمی‌داد و طرفین به توافق نمی‌رسیدند و در نهایت دو لشکر در مقابل هم صف‌آرایی می‌کردند، حضرت آخرین تلاش‌های خود را برای جلوگیری از جنگ به کار می‌بستند و برای چندمین بار،

لحظاتی قبل از شروع جنگ، طرف مقابل را به صلح و مذاکره دعوت می‌کردند (ابن‌جوزی: ص ۶۹). در بیش‌تر موارد نیز قرآن می‌فرستاد یا سربازی قرآن را در میدان بالا می‌گرفت و می‌گفت که بیایید دست از نبرد برداریم و هرچه این قرآن (که مورد قبول طرفین است) حکم کرد، بپذیریم. پس از آنکه این اقدامات مؤثر واقع نمی‌شد، در نهایت به یاران خود می‌فرمود: اول شما شروع نکنید و بگذارید دشمن جنگ را آغاز کند (مسعودی ۱۳۷۰: ج۱، ص‌ص ۷۱۸، ۷۶۳؛ احمدبن ابی یعقوب: ج۲، ص‌ص ۹۴، ۱۸۲؛ نصربن مزاحم ۱۳۷۰: ص‌ص ۷۵، ۲۰۷، ۲۵۵، ۴۳۲، ۵۳۰؛ مفید ۱۴۱۴ ب: ص ۳۳۹؛ طبری ۱۹۸۹: ص‌ص ۵۱۷-۵۲۰؛ دینوری ۱۹۶۰: ص ۱۴۷؛ اسکافی ۱۳۷۴: ص ۱۴۰).

در جنگ جمل، تعدادی از سران دشمن را به اسارت گرفتند و نزد حضرت علی(ع) آوردند. اینان افرادی بودند که از قبل، علیه حکومت امام توطئه‌چینی و مبارزه می‌کردند و تا لحظاتی قبل هم با امام(ع) می‌جنگیدند و همه می‌دانستند که به‌حدی با حضرت کینه دارند که در آینده نیز علیه امام مبارزه خواهند کرد و خواهند جنگید. ظاهرا کشتن چنین افرادی نه تنها معقول، بلکه لازم است؛ ولی حضرت علی (ع) با اینکه می‌دانست اینان از کینه و دشمنی دست بر نمی‌دارند، آنان را آزاد کرد (نهج‌البلاغه ۱۳۷۳: خطبه ۷۳، ص ۵۵؛ مفید ۱۴۱۴ ب: ص ۳۳۹؛ عقاد ۱۲۸۶: ص ۲۰۰).

یکی از یاران حضرت علی(ع) در مورد یکی از دشمنان او گزارشی داد و به امام گفت چرا اکنون او را دستگیر و زندانی نکنیم؟ حضرت فرمود: اگر قرار باشد به صرف اتهام مردم را دستگیر و زندانی کنیم همه زندان‌ها پر می‌شود. من نمی‌توانم افراد را پیش از آنکه مخالفت و دشمنی آشکار کرده باشند زندان و عقوبت کنم (ثقفی کوفی ۱۳۵۵: ص ۳۳۵). البته در این مورد، مخالفت و دشمنی شخص مذکور آشکار بود، ولی منظور امام علی(ع) اقدام عملی و خشونت‌آمیز علیه حکومت و امنیت ملی بود. حضرت علی(ع) بارها به مردم و حتی مخالفان و دشمنانش می‌فرمود: من هرگز کسی را به صرف اتهام، مؤاخذه نمی‌کنم و بر اساس ظن و گمان، کسی را مجازات نمی‌کنم؛ فقط با کسی به جنگ خواهم پرداخت که به مخالفت با من برخیزد و دشمنی آشکار کند و در برابر من بایستد. البته باز هم با او نمی‌جنگم تا هنگامی که او را بخوانم و با او بحث کنم و استدلال‌های او را بشنوم. اگر استدلالی نداشت و از پذیرش سخن حق سر بر تافت و همچنان با ما سر جنگ بود به یاری خدا با او پیکار می‌کنیم (ثقفی کوفی ۱۳۵۵: ص ۳۷۲). منظور امام از آشکار کردن مخالفت و دشمنی، اقدام مسلحانه و خشونت‌آمیز علیه مردم و امنیت ملی بود و آن گروه از مخالفان امام که دست به اقدام مسلحانه و خشونت‌آمیز نمی‌زدند کاملاً آزاد و از تمام حقوق اجتماعی برخوردار بودند (ثقفی کوفی ۱۳۵۵: ص‌ص ۳۲۹-۳۷۲).

حساسیت فوق‌العاده حضرت علی(ع) به حرمت خون و قبح خونریزی در نامه آن حضرت به حاکم مصر متجلی است که با بیانی رسا و قاطع، بزرگ‌ترین گناه را خونریزی به ناحق می‌داند. حضرت به پیامدهای منفی فراوان خونریزی در ابعاد سیاسی، اجتماعی و اعتقادی اشاره می‌کند و هشدار می‌دهد که مبادا بخواهی پایه‌های قدرت و حکومت خود را با ریختن خون محکم کنی که ریختن خون به ناحق، خود موجب تضعیف و تزلزل قدرت و حکومت می‌شود. سپس حضرت به بزرگ‌ترین و وفادارترین یار و یاور خود، مالک‌اشتر فرمود: اگر کسی را به ناحق کشتی، پیش من و خدا عذری نداری و باید قصاص شوی. فرمایش امام(ع) این گونه است:

و بپرهیز از خون‌ها و ریختن آنها به ناروا، که چیزی چون ریختن خون به ناحق آدمی را به کیفر نرساند و گناه را بزرگ نگرداند و نعمت را نبرد و رشته عمر را نبُرد و خداوند سبحان روز رستاخیز، نخستین داوری که میان بندگان کند در خون‌هایی باشد که از یکدیگر ریخته‌اند. پس حکومت خود را با ریختن خونی به‌حرام نیرومند مکن که خون به‌حرام ریختن قدرت را به ناتوانی و سستی کشاند. بلکه دولت را از صاحب آن به دیگری بگرداند و به کشتن به ناحق، تو را نزد من و خدا عذری به کار

نیاید چه در آن قصاص باید ... (نهج‌البلاغه ۱۳۷۳: نامه ۵۳، ص ۳۳۹).

مقابله با تمایلات اطرافیان و متنفذان

همیشه و در هر جامعه‌یی، افراد، گروه‌ها و جریان‌هایی وجود دارند که از ثروت، قدرت و نفوذ قابل توجهی برخوردارند و به هر طریق می‌توانند در روند تحولات سیاسی اجتماعی تأثیرگذار باشند. معمولاً افرادی که درصدد به دست گرفتن قدرت سیاسی در جامعه هستند، سعی می‌کنند آشکار یا پنهان با این افراد، گروه‌ها و جریان‌ها وارد مذاکره شوند و به طور مستقیم یا غیرمستقیم به آنان وعده و وعید و امتیازاتی بدهند تا حمایت آنان جلب شود و تأثیرگذاری به نفع طالب قدرت جریان یابد. پس از اینکه حاکمان از این طریق یا هر راه دیگر به قدرت رسیدند، یا سعی می‌کنند این گروه‌ها و جریان‌های بانفوذ را از صحنه خارج سازند و میزان تأثیرگذاری آنان را به حداقل یا صفر برسانند که اغلب موفقیتی به دست نمی‌آورند، چون این افراد و گروه‌ها ریشه‌دارند و سازوکار عملکردی آنان غیررسمی و نامشخص است و یا اینکه تلاش می‌کنند به نوعی به آنان امتیاز بدهند و حتی‌الامکان آنان را راضی نگه دارند تا تهدیدی جدی متوجه قدرت آنان نشود. معمولاً برآوردن خواسته‌های این افراد و گروه‌ها و دادن امتیاز به آنها چندان مورد علاقه و رضایت حاکمان و نظام سیاسی نیست؛ ولی نخبگان سیاسی مجبورند به خواسته‌های آنان تن دهند و امتیازاتی واگذارند. این امر همیشه از دو راه امکان‌پذیر است: راه اولِ برآوردن خواسته‌های آنان و دادن امتیاز، با نادیده گرفتن قانون یا حتی زیرپانهادن قوانین و عرف جامعه صورت می‌گیرد و راه دوم، با فشار و اعمال نفوذ این گروه‌ها برای تصویب قوانینی در جهت تأمین منافع آنان صورت می‌پذیرد. بی‌تردید هر دو راه ناعادلانه و غیراخلاقی است؛ زیرا حقی از عموم مردم جامعه، که از ابزار فشار و تأثیرگذاری بی‌بهره‌اند، ضایع می‌شود. [۳].

حضرت علی(ع) در به دست گرفتن قدرت، هیچ امتیاز و وعده و وعیدی به کسی نداد و با اجتماع، اصرار و التماس مردم قدرت را به دست گرفت (نهج‌البلاغه ۱۳۷۳: خطبه ۱۳۷، ص ۱۳۵ و خطبه ۳، ص ۱۰ و خطبه ۲۲۹، ص ۲۶۲ و خطبه ۹۲، ص ۸۵؛ عقاد ۱۲۸۶: ص ۸۶). اگرچه به اعتقاد ما، او جانشین بلافصل رسول‌اللّه بود و از اول تنها فرد شایسته برای امامت و رهبری جامعه محسوب می‌شد. امام پس از به دست گرفتن قدرت نیز نه تنها با هیچ فرد یا گروه یا قبیله صاحب نفوذ و دارای قدرت وارد مذاکره نشد، بلکه برای ریشه‌کن ساختن این نوع تأثیرگذاری ناحق، ناعادلانه، برتری‌جویانه و امتیازطلبانه، به‌کلی آنان را نادیده گرفت و بی‌التفاتی و بی‌توجهی به آنان و حتی مبارزه با این پدیده را از رئوس سیاست‌های داخلی خود قرار داد. امام به آنان توجه نکرد، مذاکره ننمود و تلاش نکرد تا حمایت آنان را در این قالب جلب کند؛ چون چنین پدیده‌یی را به رسمیت نمی‌شناخت و از بیخ و بن به باطل و ناحق بودن این شیوه اعتقاد داشت.

حضرت علی(ع) گروه‌ها و جریان‌های بانفوذ و باقدرت پشت‌پرده را که ما به خواص تعبیر کردیم، در مقابل عموم مردم قرار می‌دهد و در مورد آنان معتقد است:

۱. سنگینی بار اینان برای حکومت از همگان بیش‌تر است؛

۲. در مواقع گرفتاری یاری اینان از همگان کم‌تر است؛

۳. نسبت به عدالت و انصاف از همه بی‌رغبت‌ترند؛

۴. هنگام درخواست، فزون‌تر از دیگران می‌خواهند؛

۵. به هنگام نیکی و عطا از همه کم‌تر سپاس‌گزارند؛

۶. اگر درخواستشان برآورده نشود یا مشکلی پیش آید، دیرتر از همه عذر می‌پذیرند؛

۷. در سختی روزگار از همه ناشکیباترند.

در مقابل، عموم مردم همیشه پشتیبان دین و نظام سیاسی هستند؛ در مشکلات و گرفتاری صبر می‌کنند، زود راضی می‌شوند و در جنگ آماده پیکار با دشمنان هستند. حضرت علی(ع) استدلال می‌کند که خواص هر اندازه هم راضی و خشنود باشند، ولی نارضایتی عموم مردم رضایت و خشنودی آنان را بی‌اثر می‌گرداند. به‌عکس، در صورت رضایت و خشنودی عموم مردم، خشم و نارضایتی خواص هیچ تأثیری ندارد. بنابراین، به حاکم مصر سفارش می‌کند که باید به گونه‌یی عمل کند که از مسیر حق خارج نشود؛ برمبنای عدالت باشد و رضایت و خشنودی عموم شهروندان را به دنبال داشته باشد (نهج‌البلاغه ۱۳۷۳: نامه ۵۳، ص ۳۲۷).

گروه‌های فشار و افراد متنفذی که از آنان تحت عنوان خواص نام بردیم، در سیره عملی و نظری حضرت علی(ع) به دو دسته خویشان، نزدیکان، اطرافیان حاکم و بزرگان صاحبان قدرت پنهان و متنفذان جامعه تقسیم می‌شوند که مواضع و عملکرد حضرت در مقابل هر دو گروه روشن است. در مورد نزدیکان و اطرافیان حاکم، نظر حضرت علی(ع) این است که اینان به سبب نزدیکی به کانون قدرت، خوی برتری‌جویی دارند و گاهی با اعمال نفوذ و اقداماتی، گردن‌افرازی می‌کنند یا درپی کسب رانت‌های اقتصادی و امتیازات و امکانات مادی و غیرمادی هستند. حضرت علی(ع) این خوی و خصلت‌ها را خارج از چارچوب عدالت می‌دانست و تصریح می‌کند که ریشه اینان را با قطع اسباب و علل آن برآور. حضرت سپس به والی مصر سفارش می‌کنند که به هیچ یک از اطرافیان و خویشاوندانت امکانات یا زمینی به بخشش واگذار مکن که مبادا در تو طمع کنند و از قِبَل آن زمین یا امکانات و امتیازات استفاده‌های دیگری ببرند که رنج و زحمت و تحمل‌بار آن متوجه عموم مردم شود و لذتش را اینان ببرند و عیب و ننگ آن در دنیا و آخرت بر تو ماند (نهج‌البلاغه ۱۳۷۳: ص ۳۳۸).

آنچه از زمان قبل از حضرت علی(ع) و تاکنون نیز در دنیای سیاست معمول بوده این است که صاحبان قدرت نه تنها به اطرافیان و نزدیکان بی‌توجهی نمی‌کردند و آنان را نمی‌راندند، بلکه آنان را گرامی می‌داشتند و با انواع توجیهات عقلی، شرعی و قانونی، بر دیگران برتری می‌دادند و امکانات و امتیازات ویژه مادی و غیرمادی در اختیار آنها می‌نهادند؛ برای اینکه آنان تکیه‌گاه حکام بودند و قوام و تداوم قدرت حاکمان به آنان بستگی داشت. اگر هم ظلمی از جانب آنان بر مردم می‌رفت یا حاکم ناخواسته مجبور می‌شد به خواست‌های آنان تن دهد، در مقابلِ کار ویژه مهمّشان اغماض‌پذیر بود. شاید دلیل اصلی این گونه عملکرد حاکمان این باشد که هم از پشتیبانی عامه مردم محروم بودند و هم هدف اصلی آنان حفظ قدرت و حکومت بود. در حالی که نظام سیاسیی که حضرت علی(ع) آن را پی‌ریزی و دنبال می‌کرد، نظامی بود مبتنی بر عدالت که حمایت گسترده و بی‌دریغ عموم مردم تکیه‌گاه اصلی آن بود و اگر این حمایت مردمی از دست می‌رفت، توسل به چنین راه‌هایی ارزش و اهمیتی برای امام نداشت. از سوی دیگر، حضرت علی(ع) درپی حفظ قدرت نبود تا به منظور آن، افرادی را دور خود جمع کند یا با متنفذان و صاحبان قدرت و ثروت وارد معامله شود و به آنان امتیاز دهد. آنچه برای امام(ع) اهمیت داشت این بود که عده‌یی خاص، به طور ناحق و ناعادلانه، از امتیازات ویژه‌یی برخوردار نباشند و ظلم و ستم به مردم روا ندارند.

درخصوص بزرگان و متنفذان جامعه نیز حضرت علی(ع) با آنان کنار نیامد و به هیچ‌وجه اجازه نداد در سیاستگذاری‌ها و تصمیم‌گیری‌ها تأثیرگذار باشند و موازنه را در جهت منافع خود تغییر دهند. البته آنان چون در نظام سیاسی حضرت علی(ع) جایی نیافتند و نتوانستند با تحکیم سیادت و نفوذ خود در حکومت به امتیازات مورد نظرشان دست یابند، در خارج از نظام از قدرت و نفوذ خود استفاده کردند و با قرار گرفتن در مقابل این نظام، برای تضعیف و نابودی آن تلاش‌های مؤثری را انجام

دادند. از جمله این افراد، طلحه و زبیر بودند که صحابه رسول اللّه و از بزرگان و متنفذان جامعه آن روز به حساب می‌آمدند (ابن حجر عسقلانی ۱۳۲۸: ج۱، ص ۵۴۵ و ج۲، ص ۷۷۸؛ ابن اثیر ۱۴۰۹: ج۲، ص‌ص ۹۸ و ۴۶۸). در یک مورد، آنان در تقسیم بیت‌المال سهمی بیش از دیگران درخواست کردند؛ ولی حضرت علی(ع) با شدت و دلایل متقن با آنان مخالفت کرد و سهم آنان را به اندازه مردم معمولی پرداخت (مجلسی ۱۴۰۳: ج۴۱، ص‌ص ۱۱۶-۱۱۷). آنان سپس چندین بار آمدند و رفتند و حکومت بصره و کوفه را می‌خواستند؛ ولی حضرت با بی‌توجهی به آنان، در نهایت پاسخ داد که حکومت این دو ایالت را به آنان نخواهد داد (مقدس اردبیلی: ص ۳۲۴؛ ابن اثیر ۱۴۰۹: ص ۱۹۶). برخی از بزرگان بنی‌امیه نیز که قبلاً در دستگاه حکومتی عثمان بودند و پس از به قدرت رسیدن حضرت علی(ع) جایگاه و امتیازات خود را از دست داده بودند، به کارشکنی و مخالفت با حضرت پرداختند. آنان چند بار به حضرت پیغام دادند و حتی نزد امام آمدند که اگر بعضی از امتیازاتی را که در زمان عثمان بهره‌مند بودیم به ما واگذاری، دست از مخالفت برمی‌داریم؛ ولی حضرت علی(ع) قبول نکردند (ابن‌ابی‌الحدید ۱۳۸۵: ج۷، ص‌ص ۳۸-۳۹ و ۱۹۷).

تمام این افراد به کارشکنی و مخالفت با حضرت علی(ع) دست زدند. ابتدا جنگ جمل را به راه انداختند که حضرت علی(ع) هزینه زیادی برای آن پرداخت و از هر دو طرف در حدود بیست هزار نفر کشته شدند (طبری ۱۹۸۹: ص ۵۴۳؛ مفید ۱۴۱۴ ب: ص ۴۱۹؛ ابن اثیر ۱۴۰۹: ص ۵۵). سپس بنی‌امیه و بسیاری از رؤسای قبایل که حضرت به آنان توجهی نمی‌کرد و بر دیگران برتری نمی‌داد، به اردوگاه معاویه پیوستند و در جنگ صفین با امام(ع) جنگیدند. این چالش‌ها و درگیری‌ها تا پایان عمر شریف آن حضرت ادامه داشت. در صورتی که حضرت به‌آسانی می‌توانست با تمام آنان کنار بیاید و حمایت آنان را جلب کند و یک حکومت مقتدر و مبتنی بر عدالت ایجاد کند. هر کدام از آنان قیمتی داشتند و قیمتشان هم چندان گزاف نبود. حکومت بصره برای طلحه و حکومت کوفه برای زبیر که از بزرگان جامعه به شمار می‌رفتند و قبل از حکومت امام(ع) برای رهبری کل جامعه مطرح بودند (طبری ۱۹۸۹: ص‌ص ۵۴-۵۶؛ مفید ۱۴۱۴ ب: ص ۲۲۶)، چیز زیادی نبود. آنچه بنی‌امیه از امام درخواست می‌کردند نیز چیز عجیب و فوق‌العاده‌یی نبود و در حکومت‌های گذشته با شدت بیش‌تری معمول بود. ولی حضرت علی(ع) زیربار هیچ کدام نرفت، فقط به این دلیل که توجیه اخلاقی نداشت. درست است که مصلحت بزرگی همچون قدرت و حکومت مطرح بود، اما آیا این مصلحت به اندازه زیر پا گذاشتن عدالت، اصول اخلاقی، سنت رسول اللّه و احکام الهی ارزش داشت؟

بسیاری از مسلمانان و شیعیان معتقدند که ارزش داشت؛ زیرا هم از کشته شدن حدود نود هزار انسان مسلمان در جنگ‌های جمل و صفین جلوگیری می‌شد و هم حضرت علی(ع) می‌توانست با بنیانگذاری حکومت مقتدر براساس عدالت، سرنوشت تاریخ را برای همیشه عوض کند. اما به نظر نگارنده، حتی به این قیمت هم زیر پا نهادن اصول اخلاقی و عدالت که هدف بعثت رسول مکرم اسلام (ص) بود، ارزش نداشت. زیرا نخست، کسانی که کشته می‌شدند دو گروه بودند: گروهی که در رکاب امام برای احقاق حق و عدالت کشته شدند که افتخار و سعادت ابدی را برای خود خریدند و به ندای حق لبیک گفتند، و گروهی که مقابل امام علی(ع) برای دنیا و حکومت جنگیدند یا به دلیل جهالت خود فریب خوردند که مسئولیت خونشان به عهده خودشان است؛ اگرچه حضرت با تمام توان برای روشنگری و منصرف ساختن آنان از جنگ کوشیدند (مسعودی ۱۳۷۰: ص‌ص ۷۱۸ و ۷۶۳؛ احمدبن ابی‌یعقوب: ص‌ص ۹۴-۱۸۲؛ نصربن مزاحم ۱۳۷۰: ص‌ص ۵۱۷-۵۲۰؛ مفید ۱۴۱۴ ب: ص ۳۳۹). دوم، حکومتی که هدفش احقاق حق و اجرای عدالت است چه‌گونه می‌تواند از اول برمبنای تبعیض و بی‌عدالتی و پایمال کردن حقوق شکل بگیرد؟ انجام این کارها از ساحت جانشین رسول اللّه (ص) و امام برحقی همچون امیرالمؤمنین(ع) مبرا

بود؛ اگرچه به بهای از دست رفتن قدرت و حکومت باشد. حضرت در نامه‌های متعددی به یارانش سفارش کرد که حتی در نگاه کردن نیز با همگان به یکسان برخورد کنند که مبادا بزرگان از طریق آنان طمع ستم بر ناتوان ببندند و ناتوانان از عدالتشان مأیوس گردند (نهج‌البلاغه ۱۳۷۳: نامه ۴۶، ص ۳۲۰ و نامه ۲۷، ص ۲۸۹). این بدین معنی است که بزرگان، متنفذان و صاحبان ثروت و قدرت در جامعه، حتی در نگاه کردن هم سهمی بیش از دیگران ندارند. سوم، گذشته از عصمت و امامت، آنچه علی(ع) را برای مسلمانان و حتی غیر مسلمانان علی(ع) کرد و حکومت او را الگویی ماندگار و برای همیشه ستودنی نمود، همین شیوه‌های انسانی و پایبندی امام به اصول اخلاقی بود؛ وگرنه صدها حکومت در طول تاریخ به مقتضای منافع و مصالح سیاسی عمل کرده‌اند. برخی از آنها نیز حتی‌الامکان به اصول عدالت و اخلاق پایبند بودند، ولی هیچ‌گاه الگویی قابل ستایش نشدند؛ چون وقتی در دوراهی اخلاق و قدرت قرار می‌گرفتند، نمی‌توانستند قدرت را وانهند و اخلاق را برگزینند.

پاورقی

[۱] و اَوْفوُا بِعهدِاللّهِ اِذاعاهدتُم و لاتنقُضُوا الاَیْمانَ بَعد توکیدها و قد جعلتُمُ اللّه علیکم کفیلاً اِنّ اللّه یعلم ما تفعلون.

[۲] تعبیر حضرت خطاب به حاکم مصر چنین است: و لاتکونَنَّ علیهم سَبُعاً علیهم ضاریاً تغتَنَمُ أکلَهُم. (و مباش همچون جانوری شکاری (درنده)، که خوردنشان را غنیمت شماری) (نهج‌البلاغه ۱۳۷۳: نامه ۵۳، ص ۳۲۶).

[۳] راه سومی‌نیز وجود ندارد؛ زیرا اگر خواسته‌ها و امتیازات درخواستی اینان مشروع و به‌حق باشد، از مجاری قانونی و همانند دیگران اقدام می‌کنند و نیازی به فشار و تأثیرگذاری ندارند، مگر اینکه نظام سیاسی اداری جامعه دچار مشکل باشد و افراد نتوانند به صورت نظام‌مند از راه‌های قانونی به حقوق حَقّه خود دست یابند و مجبور شوند برای گرفتن حق خود به شیوه‌های ناحق و اِعمال فشار متوسل شوند.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های

مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-

ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».